

# کیمهان

محل زندگی خوبان، محل وحشت دشمنان، محل دفاع از اسلام و قرآن و انقلاب، یازدهگه بیرون حریم ولایت خط نشکن همیشه بیروز، قرآ گاهی که مدیریت و فرماندهی جنگ را بر عهده داشت و دارد، دیروز جنگ سخت و امروز جنگ نرم، همانجا که رزمندگان در آن غسل شهادت می کردند و فوج معنویت را با خود به خط‌وا مقدم جبههٔ اعدای می‌بردند، همانجا که قرآ گاه عشق است و تا عاشق نباشی نباید در این وادی قدم‌گذاری چرا که اینجا سجده‌گاه ملائک است و در یک کلام «پایگاه منتظران شهادت»؛همان‌ها که غسل عشق کرده‌اند و مهدی‌ا وصل محبوب خویشند

«قرآ گاه کربلا» نامی است به وسعت دل درپای فرماندهان شهیدنش، به لای لای بایشان‌های شهبانه رزمندگان گلش و به استواری رعناقلان دلبر عرصهٔ پیکرش، همان‌ها که در اقامه فریض دینشان و در لیکب به فرمان ببر و مرادشان گوی سبقت را از یکدیگر روندن تارمز ماندگاری و معنویت این پایگاه حسین را رقم می‌زنند و امروز رهروان این راه روشن برای یافتن حلقه‌های وصل، خود را به این قرآ گاه می‌رسانند و رمز خودگذی را از سرداران شهید این قرآ گاه مطالبه می کنند چگونگی می‌شود زمینی که روزگاری محل عیش و سر دادن قیفه‌های مستانه گلف بازیان مست دنیا و بی خیر از حال مردم ستمدیده بود این گونه به سجده‌گاه بیان خدا بدل می‌شود و «گلف» معروف، به «پایگاه منتظران شهادت» تغییر نام و ایندوآزاری می‌دهد.

اولیاد ده ۵۰ مرتبه‌ایله شرقی اهواز زمین نسبتا بی گی به احداث باشگاه گلف اختصاص می‌یابد که تا قبل از سل ۵۷ محل خوشگذرانی و تفریح عدهای نادیده زده وابسته به رژیم شاهنشاهی بود، پس از پیروزی انقلاب و با آغاز جنگ تحمیلی با تمهیدات مسئولین اهر برای فرماندهی جنگ در نظر گرفته می‌شود. از مهرماه سال ۱۳۵۹ تا اواخر سال ۱۳۶۰ تمامی عملیات‌ها تحت نظارت و فرماندهی «ستاد عملیات جنوب» مستقر در پایگاه منتظران شهادت بود و بنابه ضرورت قرآ گاههای تاکتیکی در مناطق عملیاتی و نزدیک به محل درگیری نیروها تشکیل و عملیات راهبروی می کردند.در این مدت فرماندهی پایگاه بر عهده شهید داوود کریمی بود و شهید «حسن باقری» مسئول اطلاعات و سردار «سید محمد جواد» مسئولیت‌اعزام و شهید «محمد سعیدی» فرماندهی لجستیک و شهید «حیاضالموس» مسئولیت تخریب را بر عهده داشتند.

فرماندهی کل سپاه در ماههای اولیله جنگ برعهده برادر «مرتضی رضایی» بود که پس از وی به «محسن رضایی» محول شد و جانشین کل سپاه نیز شهید «یوسف کلاندهور» بود.

این ترکیب بعد ها به این صورت در آمد: شهید «حسین باقری» مسئول اطلاعات و جانشینی وی شهید «حمید معینیان» شد، سردار «رحیم صفوی» مسئول عملیات به جانشینی سردار «شهید» و سردار «شیخ الاسلام» مسئولیت اعزام را بر عهده گرفت.

در فاصلهٔ فوروردین ۱۳۶۰تا۱۳۶۱ این ۱۳۶۰ که سردار «رحیم صفوی» عهدهدار فرماندهی بود این پایگاه به نام ستاد عملیاتی جنوب شناخته می‌شد.



پس از آن از آبان ۱۳۶۰ تا شهریور ۱۳۶۱(بعد از عملیات رمضان) با فرماندهی «حسین رضایی» این مکان به قرآ گاه مرکزی مشترک کربلا تغییر نام داد. از شهریور ۱۳۶۱ تا شهریور ۱۳۶۹ به فرماندهی مشترک شهید «محمد باقری» و سردار «غلامپور»، قرآ گاه تاکتیکی جنوب نام گرفت و بعد از آن تا سال ۱۳۶۷ به

نام قرآ گاه عملیاتی جنوب (کربلا) و از سال ۱۳۶۷ تاکنون به نام قرآ گاه مقدم جنوب (کربلا) شناخته می‌شود.

قرآ گاه کربلا نیروی زمینی سپاه پس از جنگ نیز میزبان فرماندهان بسیاری بود درآمردانی که پس از دفاع وامریت خویش را سازندگی قرآ گاه دادند و همچنان در خط مقدم تلاش ایستادند تا به امروز که جبه این مسئولیت خطیر را سر تیب دوم استاد «محمد خادم سید شهید»(پروژه بر تن نمود.

فرماندهی متین، آرام باظاهری رونف امان در حل بلاصاَبت و مقننتر، که

## مصاحبه اختصاصی کیهان با سردار «احمد خادم سید الشهداء»

# قرارگاهی در امتداد کربلا

سید محمد مشکوالممالک در جریان بازدید از مرگباران شهیدان

جانبهای دلگرمی دوستان و داغعلانی بر پشت دشمنان لرزه می‌اندازان شامالله بری بررسی یک موفقیت نظامی اطلاعات و اظهارنظرهای فرمانده از همگان موفق تر خواهد بود.از این جهت با سردار بر خون مصاحبه نشستیم و از باب آشنایی با فرمانده ولز شدیم تا به مختصات و مسئولیت قرآ گاه کربلا برسیم.

**با سپاس از این فرصت متمنم که در اختیار ما قرار دادید، سردار**

**موفقید از معرفی و سوابق فعالیت حضر تعالی شروع کنیم؟**

خدا را شاکریم که دوران انقلاب را درک و فعالیت خود را در شهرستان شوشتر و از مسجد شروع کردیم؛ به خاطر فعالیت‌های مذهبی که داشتیم ساواک ما را زیر نظر داشت و همین مسئله موجب شد تا یک شب ما را در منزلمان دستگیر و راهی زندان کنند.ان موقع من ۱۷ سال داشتم و محمود برادرکم که دو سال از من کوچک تر بود به دنبال من آمده بود تا ببینم مرا کجا برده‌اند که او را هم به خاطر اینکه ریش داشت دستگیر و به زندان انداختند. به دست و پامنای زنجیر زند و ما را به میله صبحگاه بستند و با کابل حسیلی ما را زدند.

**علت این دستگیری تنها فعالیت مذهبی بود؟**
خیر؛ ماشین آمریکایی‌ها را در شوشتر آتش زده بودند و آنها دنبال عاملین این اتفاق بودند، لذا به هر کسی که ظننیم می‌شدند دستگیرش می‌کردند، البته ما یک سری کتاب و رنگ و پوستر و… در منزل داشتیم که جایی مخفی کرده بودیم.

**با پیروزی انقلاب فعالیت شما به چه سمت و سویی حرکت کرد؟**

پس از پیروزی انقلاب با شرایطی که ضدانقلاب‌ها در کشور به وجود آورده بود، به خرمشهر رقیتم برای کمک به شهید «جهان‌آرا» و با بسیاری از حرکت‌های ضد انقلاب مقابله کردیم و مرز را هم تحت کنترل داشتیم؛ از مرز شلمچه تا پاسگاه‌های مرزی «حدود» و «حین» و «هوینی» را گشت زنی و کمین می‌کردیم چون نیم ایران و عراق یک تهر بیستیم فاصله نبود که در برخی نقاط نیز خشک بود به همین خاطر ضد انقلاب سلاح وارد کشور و اقامه به جاسوسی می‌کردند که ما با آنها مبارزه می‌کردیم.

**این وقایع مربوط به چه مقطعی است؟**

سال ۵۸ تقریباً چند ماه قبل از جنگ تحمیلی .

**درگیری با ضد انقلاب در آن مقطع تا چه حد جدی بود؟**

مبارزه بسیار جدی بود و ضد انقلاب‌ها دست بردار نپوشنده برای نمونه ضد انقلاب یک عراقی را به عنوان مجاهد به تهران معرفی کرده بود که جاسوس از آب در آمد و سپاه تهران او را به سپاه خرمشهر تحویل داد تا در مرز از آن به عنوان مترجم استفاده کنیم ؛ اما یک روز که او را با خود سر پست بردیم؛ در حالی که می‌کرد ما عربی متوجه نمی‌شویم شروع کرد به زبان عربی مشخصات ما را به عراقی‌ها داد ما نیز در بازگشت موضوع را به شهید «جهان‌آرا» اطلاع دادیم و دستگیر شد؛ اینها با وقایع مهم مناقضین، یعنی‌ها و استخبارات عراق بودند که برای تخلیه اطلاعاتی بچه‌های ما آمده بودند و هنوز مامیشان به طور کامل شناخته شده نبود.

بعد از خرمشهر مطلع شدیم «کوله» و «دموکرات» و حرکت ضد انقلاب خود را در کردستان شروع کرده‌اند و در پایه سر پاسدارها را می‌برند؛ امام فرمان داد جوان‌ها وارد کار شوند. تعدادی از بچه‌های اهواز و شوشتر تحت عنوان گردان بالایی به سمت کردستان رقیتم و در پایه مستقر شدیم و مردم و تعدادی معلم را به کمک فرماندار پایه که شهید «کاظمی» بود آموزش دادیم و سازماندهی کردیم و با کمک آنها به ضد انقلاب‌ها حمله کردیم.

**پذیرش مردم چگونه بود؟**

مردم ابتدا به خاطر تبلیغات سوایی که در مورد پاسدارها کرده بودند خیلی دل‌خوشی از ما نداشتند؛ ولی وقتی وارد منطقه شدیم و با آنها ارتباط برقرار کردیم و گفتیم برای خدمت‌رسانی و یاری به شما آمده‌ایم اوضاع عوض شد؛ البته ما همین کار را در خرمشهر انجام داده بودیم، شبها پست می‌دادیم و روزها کار جهادی می‌کردیم. همسر شهید جهان‌آرا با تعدادی از بانوان خرمشهری هم کمک ما بودند، برای مثال ما سرویس بهداشتی برای مردم می‌ساختیم و تیم خواهران هم در آن‌ها کار گرفت.

## نگاهی گذرا به ماجرای ارتفاعات ۴۰۲ سومار



**خودرو بنز، جایزه بیروزی بر رزمندگان اسلام بود**

همانطور که گفته شد صدام حسین به دلیل اهمیت مضاعف این منطقه شخصاً فرماندهی عملیات را به عهده گرفت، دختر صدام هم با پدرش به این منطقه آمد و جهت تشویق و بالابردن روحیه مبارزاتی ارتشیان عراقی تعداد ۴۰۲ عدد سوئیچ بنز سواری آلمانی آورده و برای نیروهای عراقی مستخراری کرد، قول داد افرادی که موفق به فتح این ارتفاعات شوند به عنوان هدیه سوئیچ خودرو خود را تحویل گرفته و به همراه ببرند.

**داشتهن روحیه ایثار رمز شکست دشمنان شد**

۲۶ تیرماه ۱۳۶۶، ساعت حدوداً ۹ شب را نشان می‌داد که صدای تیراندازی انواع سلاح‌ها از طرف دشمن شنیده می‌شد، این شب آتش دشمن با سایر شبها متفاوت بود، پرحجم، دقیق و مداوم. با اینکه به مدت پنج روز با نیروهای ورزیده کم‌اندوپی این حملات ادامه داشت اما با ایستادگی و مقاومت غیورمدان نیروی زمینی ارتش لشکر ۸۸ زرهی ایستاد و بلوچستان، با تحمل تلفات بسیار بالای نیروی انسانی و اسارت ۵۲ تن از ارتشیان عراق، دشمن مجبور به عقب نشینی شد.

دشمن پس از خاتمه جنگ در سال ۶۷ با تعصب و باغری از راحتی از عدم تصرف این ارتفاع سربلند و سرفراز، بلاقاصله با چندین دستگاه لوادر و بلدووز حدود ۱۸ و ۲۲ متر از این ارتفاع را صاف کرد و به میدان فوتبال و یاند فرودگاهی اضطراری تبدیل کرد تا چنانچه در آینده با کشور ایران جنگی داشته باشد به راحتی بتواند برای تصرف و اشغال آن اقدام کند. این، گونه‌های از عملیات ۴۰۲ سومار بود که برای بیان جزء جزء وقایع این روزهای آفریقایی است. جانفشانی رزم آورانیک که برای حفظ کشور و دفاع از ناموس خویش ذریا کوتاهی نکردند و جان و مال خویش را در جهت احتراز برچم ایران اسلامی در اختیار گذاشتند.

خانه به خانه مسایل بهداشتی و شرعی و اخلاقی را به خانواده‌ها آموزش می‌دادند.

**در کردستان هم خانم‌ها برای کمک بودند؟**

بله، تعداد زیادی از خواهران از تهران آمده بودند و سا که یک منطقه را می‌گرفتم، خواهرها نیز مسئولیت امور آموزشی را بر عهده داشتند غذا و میانجاشناسان را تأمین می‌کردیم و زنان باردار را با ماشین جیپا می‌کردیم به همین خاطر مردم کمک‌م تموجه شدند، که در مورد ما اشتباه می‌کردند؛ البته این تصور منفی به این خاطر بود که نیروهای کومه ودموکرات‌ها هر جا که می‌رفتند مردم را غارت می‌کردند.

خلاصه به قدری با پاسدارها خوب شدند و همکاری می‌کردند که با کمک همین مردم حمله کردیم به ضدانقلاب‌ها و توانستیم بخشی از ارتفاعات مشرف بر «وسود» و «ودشه» را که در تصرف آنها بود بگیریم و آنها را از پناه خارج کنیم. بچه‌های خوزستان به فرمان امام(ره) عمل کردند و در این راه تعدادی زخمی و اسیر دادیم.

# قرارگاهی در امتداد کربلا

سید محمد مشکوالممالک در جریان بازدید از مرگباران شهیدان



اعتمادی را تا یک تک افراد کار می‌کردند طوری شده بود که بچه‌ها در خلوت خود قبرهایی داشتند و درون آن نماز شب می‌خواندند و با خدا را از نیاز و استناگی می‌کردند.

نقش حاج صادق انقلاب هم خاص بود، وقتی ایشان در بین رزمندگان نوا سر می‌داد «ای لشکر صاحب زمان، آماده باش، آماده باش» تمام لشکر نصح و نیرو می‌گرفت و آماده نبرد می‌شد.

**در مورد نقش شهید «فیور اصلی» که بعد آموزش بیشتر توضیح بفرمایید؟**

شهید «فیور اصلی» اولین آموزش دهنده سلاح‌های سنگی در سوسنگرد بود و نحوه استفاده از موشک نای، موشک مایلوکتا، موشک ۱۰۶ و ۱۰۷ و تفیرر از آموزش داد که این آموزش‌ها در مقابله‌های بعدی ما و توقف دشمن بسیار موثر بود.

**آن زمان گویا یک اتاق جنگ نیز داشتیم؟**

اولیال جنگ یک اتاق جنگ متشکل از مسئولین استان و نماینده ولی فقیه در مجموعه استان بود که امور جنگ را در استان مدیریت می‌کردند و تا یک مقطعی فعال بود؛ بعد از آن تمام جلسات سری و فوق سری با حضور مقام معظم رهبری و آقای رفسنجانی و سردار سشخانی و محسن رضایی، بقای، باقری، غلامپور، رسید و فرماندهان لشکرها در اتاق جنگ قرارگاه عملیاتی جنوب رقم خورد و چهار عملیات بزرگ بیت‌المقدس، فتح المبین، نلمن الاثمه و طریق القدس پس از عزل بنی صدر در اینجا برنامهریزی و فرماندهی شد.

**استراتژی عملیات‌ها بر چه اساسی پایه‌ریزی می‌شد؟**
ما کدرارگاه عملیات بود، با سیجی که ما دراختیار داریم توانمندیم و باید کارهای بزرگی را انجام بدیم؛ سپاه می‌تواند جنگ را اداره کند و سازماندهی نیروهای مردمی را برعهده بگیرد؛ مقام معظم رهبری نیز بر این صحنه می‌گذارد و می‌گویند: باید از جنگ‌های کوتاه مدت برای پورش با دشمن استفاده کنیم در این میان نیز طرح‌های بزگرمز را اجرا کنیم و همین موفقیت‌ها باعث شد که استراتژی جنگ تغییر کند و همین امر منتج به تشکیل قرآ راه سری نصرت از سوی علی‌اشمنی و شناسایی هورالعظیم شد که زمینه‌ساز انجام چند عملیات بزرگ مثل بدر شد.

**نقش هدایت و فرماندهی قرارگاه عملیاتی جنوب در زمان جنگ چگونه ترسیم می‌شود؟**

قرآ راه نقش هدایت و فرماندهی را به نحو احسن ایفا می‌کرد؛ ما در جنگ

گردان‌هایی داشتیم که خط شکنی می‌کردند؛ همچنین تیپ و لشکر خط شکن هم داشتیم؛ اما مزیت بزرگ قرارگاه این بود که کل قرارگاه با یگان‌های تابعه‌اش خط شکن بود.قرآ راه همانگی بین نیروهای بسیجی ارتشی، سپاهی و مردمی را شکل می‌داد.

در کربلاهی پنج اوج درگیری ما با ارتش عراق بسود پنج کیلومتر در پنج کیلومتر ایجاد منطقه عملیاتی درگیری بود که هر کس وارد این منطقه می‌شد یا ترکش می‌خورد یا شهید می‌شد یا دچار موج گرتگی می‌شد و یا در نهایت اسیر می‌شد، فرماندهانی مثل حسن نادایی، علی شمخانی اوضاع را از قرآ راه رصد کرده و فرماندهی می‌کردند.

**این تعاریف و وقایع با عقل و اصطلاحا دو دو تا چهار تای دانش‌های روز دنیا همخوانی ندارد، چگونه این صحنه‌ها شکل می‌گرفت؟**
قرآ راه نقش هدایت و فرماندهی را به نحو احسن ایفا می‌کرد؛ ما در جنگ گردان‌هایی داشتیم که خط شکنی می‌کردند؛ همچنین تیپ و لشکر خط شکن هم داشتیم؛ اما مزیت بزرگ قرارگاه این بود که کل قرارگاه با یگان‌های تابعه‌اش خط شکن بود.قرآ راه همانگی بین نیروهای بسیجی ارتشی، سپاهی و مردمی را شکل می‌داد.

در کربلاهی پنج اوج درگیری ما با ارتش عراق بسود پنج کیلومتر در پنج کیلومتر ایجاد منطقه عملیاتی درگیری بود که هر کس وارد این منطقه می‌شد یا ترکش می‌خورد یا شهید می‌شد یا دچار موج گرتگی می‌شد و یا در نهایت اسیر می‌شد، فرماندهانی مثل حسن نادایی، علی شمخانی اوضاع را از قرآ راه رصد کرده و فرماندهی می‌کردند.

**این تعاریف و وقایع با عقل و اصطلاحا دو دو تا چهار تای دانش‌های روز دنیا همخوانی ندارد، چگونه این صحنه‌ها شکل می‌گرفت؟**
بنده به خاطر اینکه می‌خواستیم بچه‌های گردنم حفظ شوند بیشتر دوران جنگ را به عنوان فرمانده گردان (مالک اشتر شوشتر) درجه‌ها حضور داشتم تا همیشه در کنار آنها باشم به همین دلیل از نزدیک می‌دیدم که تنها چیزی که این نیروها را به ایستادگی در برابر دشمن دعوت می‌کرد تکلیف گرابیی بود.

در عملیات بدر از گردانم ۲۰ نفر باقی مانده بود و در همین حین یک لشکر از کنار ما عقب نشینی کرد و به عقب برگشت. بچه‌ها گفتند ما هم برگردیم؛ به آنها گفتم آنها نمی‌دانند ولی ما می‌دانیم؛ اگر ما هم برگردیم این لشکر هم از بین می‌رود. پس بگذازید ما ۲۰ نفر فدای این لشکر شویم؛ گفتند یعنی چه؟گفتم؛ یعنی باید جنگیم و ایستادیم و یا حسین گفتیم و جنگیدیم؛ یک تیپ تگاور عراقی روبه‌روی ما پشت سر ما هب بود و از کنار هم توسط یک تیپ زنجیر مورد هجمه بودیم با چشم مثبت دیدم که با تانک ما برچه‌های ما را هدف می‌گرفتند و سراها را از بدن جدا می‌کردند، گوشت و پوست بچه‌ها به سر و صورت ما می‌پاشید ولی صورتمان را پاک می‌کردیم و یا حسین می‌گفتیم و ادامه می‌دادیم، عشق به دین و امام حسین (ع) و رهبری باعث می‌شد در اندی تکلیف راسخ خود می‌دیدم؛ شما در مبارزات ضد دشمن در همین عملیات بدر در پد ۱۱۲، دشمن از دو طرف حمله می‌کرد، به درون سنگرمان ریختند و جنگ به صورت تن به تن شد؛ فرمانده گروهانم شهید شد و مهمات کم آوردیم و تماس گرم‌تکم برای رساندن مهمات که به سختی از طریق آب به ما مهمات رساندند

نحوه «المجرده» معروف به «جاده خندن» که راهی بسیار مهمی بود و قرار بود آن را بگیریم که آن شب تا صبح جنگیدیم و شب سختی بود و نگذاشتیم این سه راهی از دست برود. خودنا روش را شاد کند «ابوالقاسم باب‌المنانی» را، فرمانده گروهانم بود. پس بزم و گفت: عراقی‌ها تکر و رگبار می‌زدند؛ به او گفتم شما با نارنجک دروشان ریزن با مدام نارنجک و سرشاون ریز و او در این عملیات کمک شایانی کرد. اما در نهایت عراقی‌ها تیری به پیشانی‌اش زدند و او در حالی که خون بر روی صورتش می‌ریخت رو به قیله ایستاد و با خون خود وضو گرفت و شهید شد؛ شما در کجا چنین داستان‌هایی را خوانده اید؟

این تنها درس مکتب سیدالشهداست که وقتی رگه‌های مبارکتش را می‌بریند ایشان بشارت می‌شد؛ با تکیه بر همین روحیه و معنویت ما با تعداد قابل بر کرد تیپ زرهی بیروز شدیم و آنها عقب‌نشینی کردند.

اگر امروز آثار این روحیه را در غزه و لبنان و عراق و سوریه می‌بینیم از برکت مقاومت و خون شهیداست.

**شما برادر دوشیدید هستید از برادران شهید خود روایت کنید؟**

برادرم «محمود» در ابتدای جنگ در سوسنگرد بر روی (تیپ ۳۱) رفت و مجروح شد و برایش از ۲۸ نفر کشت و در تهران بستری شدند؛ دو سال بعد عهده‌داری را عراقی‌ها بر سر گذاشتند که در تهران بستری شدند؛ دو سال طول کشید تا بهبود پیدا کند که محض اینکه به اهواز رسید راهی جبهه شد و پای مجروح و عصا به دست به شناسایی رفت که در کمین دشمن گرفتار شد؛ به بچه‌ها گفته بود شما بروید عقب همه تیر اندازی کنید به سمت عراقی‌ها من زیر آتش شما به عقب برمی‌گردم و همین کار را هم کرد. محمود جزو عملیات قرارگاه کربلا بود یکی از ماموریت‌های قرارگاه در عملیات بدر هدایت‌هاور کرافت‌ها و انتقال نیروز از عقب به داخل جزیره بود، «محمود» و شهید «حسین امامی» که در نیروهای «احمد صیاف» بودند ممنوع شدند سری شاور به همراه موتور برق و چراغ اهنما در آب رها؛ تعصیب کنند تا محض آغاز عملیات از ابتدای نهر چراغ اهنماها را روشن کنند و نیروها را به جزیره جیپا کنند؛ همیشه برای دیدن فرقی بچه‌ها مردمی با یک جبهه استکباری که به اجبار به جنگ فرستاده شده‌اند همین است.

خاطره دیگری در این رابطه در کردستان اتفاق افتاد؛ عراقی‌ها به زور می‌آمدند

که یک تپه‌ای را بگیرند ما با دوربین دیدیم که چند نفر از آنها را به درخت نداشت. وقتی تعدادی از عراقی‌ها را اسیر کردیم از آنها پرسیدیم چرا چست؟ گفتند: آنها از شرکت در حمله سر باز زدند؛ فرمانده هم آنها را اندام کرد. در حالی که ما با یه بچه‌ها ترمز می‌دادیم که باها ما نمی‌خواهیم شما جلو بروید؛ ولی بچه‌های

ما همیشه جلوتر بودند. چون جنگ ما جنگ معنوی و اعتقادی بود. شهید داقیقی، حاج علی‌اشمنی، شهید حسن باقری، شهید کاشفی، شهید شوشتری، فرمانده لشکرهایی بودند که با عشق به ولایت و امام اینجا آمده بودند. **کار فرهنگی و آموزشی در قرارگاه عملیاتی جنوب به چه صورت ارائه می‌شد؟**
«برکان دینم» محل آموزش ما بود و شهید «فیور اصلی» از نیروهای انقلابی در ارتش بود که قبل از انقلاب از ارتش فرار کرده بود و بعد از پیروزی انقلاب به سپاه آمد و ابتدا نقش بسیار کلیدی در آموزش نیروها به ویژه بچه‌های خوزستان داشت و بعدها فرمانده سپاه اهواز شد؛ اهواز‌ها او را زمینه شکل‌گیری تیپ‌ها و لشکرها و نیروهای عملیاتی بود که نیروهای اصلی‌اش شهیدهای خوزستان بودند؛ برای نمونه وقتی ما در هور می‌خواستیم عملیات کنیم عشایر غیور عرب نیروهای آموزشی در اختیار یگان‌ها قرار می‌دادند.

اما در بخش فرهنگی حضور علما و روحانیت موثر بود و احکام و مسائل

# قرارگاهی در امتداد کربلا

سید محمد مشکوالممالک در جریان بازدید از مرگباران شهیدان



اعتمادی را تا یک تک افراد کار می‌کردند طوری شده بود که بچه‌ها در خلوت خود قبرهایی داشتند و درون آن نماز شب می‌خواندند و با خدا را از نیاز و استناگی می‌کردند.

نقش حاج صادق انقلاب هم خاص بود، وقتی ایشان در بین رزمندگان نوا سر می‌داد «ای لشکر صاحب زمان، آماده باش، آماده باش» تمام لشکر نصح و نیرو می‌گرفت و آماده نبرد می‌شد.

**در مورد نقش شهید «فیور اصلی» که بعد آموزش بیشتر توضیح بفرمایید؟**

شهید «فیور اصلی» اولین آموزش دهنده سلاح‌های سنگی در سوسنگرد بود و نحوه استفاده از موشک نای، موشک مایلوکتا، موشک ۱۰۶ و ۱۰۷ و تفیرر از آموزش داد که این آموزش‌ها در مقابله‌های بعدی ما و توقف دشمن بسیار موثر بود.

**آن زمان گویا یک اتاق جنگ نیز داشتیم؟**

اولیال جنگ یک اتاق جنگ متشکل از مسئولین استان و نماینده ولی فقیه در مجموعه استان بود که امور جنگ را در استان مدیریت می‌کردند و تا یک مقطعی فعال بود؛ بعد از آن تمام جلسات سری و فوق سری با حضور مقام معظم رهبری و آقای رفسنجانی و سردار سشخانی و محسن رضایی، بقای، باقری، غلامپور، رسید و فرماندهان لشکرها در اتاق جنگ قرارگاه عملیاتی جنوب رقم خورد و چهار عملیات بزرگ بیت‌المقدس، فتح المبین، نلمن الاثمه و طریق القدس پس از عزل بنی صدر در اینجا برنامهریزی و فرماندهی شد.

**استراتژی عملیات‌ها بر چه اساسی پایه‌ریزی می‌شد؟**
ما کدرارگاه عملیات بود، با سیجی که ما دراختیار داریم توانمندیم و باید کارهای بزرگی را انجام بدیم؛ سپاه می‌تواند جنگ را اداره کند و سازماندهی نیروهای مردمی را برعهده بگیرد؛ مقام معظم رهبری نیز بر این صحنه می‌گذارد و می‌گویند: باید از جنگ‌های کوتاه مدت برای پورش با دشمن استفاده کنیم در این میان نیز طرح‌های بزگرمز را اجرا کنیم و همین موفقیت‌ها باعث شد که استراتژی جنگ تغییر کند و همین امر منتج به تشکیل قرآ راه سری نصرت از سوی علی‌اشمنی و شناسایی هورالعظیم شد که زمینه‌ساز انجام چند عملیات بزرگ مثل بدر شد.

**نقش هدایت و فرماندهی قرارگاه عملیاتی جنوب در زمان جنگ چگونه ترسیم می‌شود؟**

قرآ راه نقش هدایت و فرماندهی را به نحو احسن ایفا می‌کرد؛ ما در جنگ

گردان‌هایی داشتیم که خط شکنی می‌کردند؛ همچنین تیپ و لشکر خط شکن هم داشتیم؛ اما مزیت بزرگ قرارگاه این بود که کل قرارگاه با یگان‌های تابعه‌اش خط شکن بود.قرآ راه همانگی بین نیروهای بسیجی ارتشی، سپاهی و مردمی را شکل می‌داد.

در کربلاهی پنج اوج درگیری ما با ارتش عراق بسود پنج کیلومتر در پنج کیلومتر ایجاد منطقه عملیاتی درگیری بود که هر کس وارد این منطقه می‌شد یا ترکش می‌خورد یا شهید می‌شد یا دچار موج گرتگی می‌شد و یا در نهایت اسیر می‌شد، فرماندهانی مثل حسن نادایی، علی شمخانی اوضاع را از قرآ راه رصد کرده و فرماندهی می‌کردند.

**این تعاریف و وقایع با عقل و اصطلاحا دو دو تا چهار تای دانش‌های روز دنیا همخوانی ندارد، چگونه این صحنه‌ها شکل می‌گرفت؟**
قرآ راه نقش هدایت و فرماندهی را به نحو احسن ایفا می‌کرد؛ ما در جنگ گردان‌هایی داشتیم که خط شکنی می‌کردند؛ همچنین تیپ و لشکر خط شکن هم داشتیم؛ اما مزیت بزرگ قرارگاه این بود که کل قرارگاه با یگان‌های تابعه‌اش خط شکن بود.قرآ راه همانگی بین نیروهای بسیجی ارتشی، سپاهی و مردمی را شکل می‌داد.

در کربلاهی پنج اوج درگیری ما با ارتش عراق بسود پنج کیلومتر در پنج کیلومتر ایجاد منطقه عملیاتی درگیری بود که هر کس وارد این منطقه می‌شد یا ترکش می‌خورد یا شهید می‌شد یا دچار موج گرتگی می‌شد و یا در نهایت اسیر می‌شد، فرماندهانی مثل حسن نادایی، علی شمخانی اوضاع را از قرآ راه رصد کرده و فرماندهی می‌کردند.

**این تعاریف و وقایع با عقل و اصطلاحا دو دو تا چهار تای دانش‌های روز دنیا همخوانی ندارد، چگونه این صحنه‌ها شکل می‌گرفت؟**
بنده به خاطر اینکه می‌خواستیم بچه‌های گردنم حفظ شوند بیشتر دوران جنگ را به عنوان فرمانده گردان (مالک اشتر شوشتر) درجه‌ها حضور داشتم تا همیشه در کنار آنها باشم به همین دلیل از نزدیک می‌دیدم که تنها چیزی که این نیروها را به ایستادگی در برابر دشمن دعوت می‌کرد تکلیف گرابیی بود.

در عملیات بدر از گردانم ۲۰ نفر باقی مانده بود و در همین حین یک لشکر از کنار ما عقب نشینی کرد و به عقب برگشت. بچه‌ها گفتند ما هم برگردیم؛ به آنها گفتم آنها نمی‌دانند ولی ما می‌دانیم؛ اگر ما هم برگردیم این لشکر هم از بین می‌رود. پس بگذازید ما ۲۰ نفر فدای این لشکر شویم؛ گفتند یعنی چه؟گفتم؛ یعنی باید جنگیم و ایستادیم و یا حسین گفتیم و جنگیدیم؛ یک تیپ تگاور عراقی روبه‌روی ما پشت سر ما هب بود و از کنار هم توسط یک تیپ زنجیر مورد هجمه بودیم با چشم مثبت دیدم که با تانک ما برچه‌های ما را هدف می‌گرفتند و سراها را از بدن جدا می‌کردند، گوشت و پوست بچه‌ها به سر و صورت ما می‌پاشید ولی صورتمان را پاک می‌کردیم و یا حسین می‌گفتیم و ادامه می‌دادیم، عشق به دین و امام حسین (ع) و رهبری باعث می‌شد در اندی تکلیف راسخ خود می‌دیدم؛ شما در مبارزات ضد دشمن در همین عملیات بدر در پد ۱۱۲، دشمن از دو طرف حمله می‌کرد، به درون سنگرمان ریختند و جنگ به صورت تن به تن شد؛ فرمانده گروهانم شهید شد و مهمات کم آوردیم و تماس گرم‌تکم برای رساندن مهمات که به سختی از طریق آب به ما مهمات رساندند

نحوه «المجرده» معروف به «جاده خندن» که راهی بسیار مهمی بود و قرار بود آن را بگیریم که آن شب تا صبح جنگیدیم و شب سختی بود و نگذاشتیم این سه راهی از دست برود. خودنا روش را شاد کند «ابوالقاسم باب‌المنانی» را، فرمانده گروهانم بود. پس بزم و گفت: عراقی‌ها تکر و رگبار می‌زدند؛ به او گفتم شما با نارنجک دروشان ریزن با مدام نارنجک و سرشاون ریز و او در این عملیات کمک شایانی کرد. اما در نهایت عراقی‌ها تیری به پیشانی‌اش زدند و او در حالی که خون بر روی صورتش می‌ریخت رو به قیله ایستاد و با خون خود وضو گرفت و شهید شد؛ شما در کجا چنین داستان‌هایی را خوانده اید؟

این تنها درس مکتب سیدالشهداست که وقتی رگه‌های مبارکتش را می‌بریند ایشان بشارت می‌شد؛ با تکیه بر همین روحیه و معنویت ما با تعداد قابل بر کرد تیپ زرهی بیروز شدیم و آنها عقب‌نشینی کردند.

اگر امروز آثار این روحیه را در غزه و لبنان و عراق و سوریه می‌بینیم از برکت مقاومت و خون شهیداست.

**شما برادر دوشیدید هستید از برادران شهید خود روایت کنید؟**

برادرم «محمود» در ابتدای جنگ در سوسنگرد بر روی (تیپ ۳۱) رفت و مجروح شد و برایش از ۲۸ نفر کشت و در تهران بستری شدند؛ دو سال بعد عهده‌داری را عراقی‌ها بر سر گذاشتند که در تهران بستری شدند؛ دو سال طول کشید تا بهبود پیدا کند که محض اینکه به اهواز رسید راهی جبهه شد و پای مجروح و عصا به دست به شناسایی رفت که در کمین دشمن گرفتار شد؛ به بچه‌ها گفته بود شما بروید عقب همه تیر اندازی کنید به سمت عراقی‌ها من زیر آتش شما به عقب برمی‌گردم و همین کار را هم کرد. محمود جزو عملیات قرارگاه کربلا بود یکی از ماموریت‌های قرارگاه در عملیات بدر هدایت‌هاور کرافت‌ها و انتقال نیروز از عقب به داخل جزیره بود، «محمود» و شهید «حسین امامی» که در نیروهای «احمد صیاف» بودند ممنوع شدند سری شاور به همراه موتور برق و چراغ اهنما در آب رها؛ تعصیب کنند تا محض آغاز عملیات از ابتدای نهر چراغ اهنماها را روشن کنند و نیروها را به جزیره جیپا کنند؛ همیشه برای دیدن

صحهٔ ۸
**یک‌شنبه ۶ مهر ۱۳۹۳**
**۳ ذیحجه ۱۴۳۵ – شماره ۲۰۸۸۴**

همدیگر در یک محل مشخص قرار می‌گذاشتیم؛ آن روز هم قرار بود کارشان که تمام شد در بد ۱۳ همدیگر را ببینیم که در آبراه بر اثر اصابت گلوله توب شهید شد. اما «ابوالقاسم» در عملیات والفجر مقدماتی با تیپ ۱۱ام‌حسن (ع) فرمانده گروهان گردان شهیدان شرافت شوشتر بود؛ یک شب حمله داشتند و فردای آن شب سر می‌زد خواب بود بیاراش کردم و با هم حال و احوال کردیم؛ شب بعد مجدداً عملیات داشتند؛ گروهانش را برد و خط را گرفتند و با جان‌سازی که به

پاسگاه وهب منتهی می‌شد رسیده بودند که عراقی‌ها او را ره رگبار بستند و شهید شدند و با هم‌رزمانش همان‌جا در عراق ماندند؛ بعد از جنگ رقیتم همان نقطه و تعدادی شهید را دیدیم که یکجا فرد شده‌اند، وقتی شماره پلاکشان را چک کردیم دیدیم که بچه‌های خودمان هستند و ابوالقاسم هم با آنها بود.

**در خصوص این جمله حضرت امام که فرمودند:«ها انقلابمان را در جنگ صادر کردیم» آیا مصداق و برهان روشنی دارید؟**

در دوران دفاع مقدس در گرد